

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

یک توصیه

یک توصیه به شما داشته باشم و بعد وارد اصل بحث شوم و آن این که علیکم در مسائل علمی که وقتی می خواهیم نسبت بدهیم مطلبی را به گروه ها و فرقه ها، سعی کنیم کلمات خودشان را ببینیم، یعنی در این دیدن کلمات خود افراد، خیلی از چیزها روشن میشود، خیلی از نسبتها، نسبتهای اشتباه از کار در می آید. و این چیزی است که برخی از بزرگان ما رعایت نکردند. یک کلامی دارند آقای خوبی راجع به کلام اخباری ها؛ که آیا اخباری ها قطع را حجت نمی دانستند یا می گفتند قطع حاصل نمی شود یعنی اشکالشان در صغرا بود یا در کبرا ... بعد تعجب می کنند از آقای آخوند که ایشان چرا تردید کرده است. با این که رسائل شیخ انصاری در دسترس بوده و می توانست نگاه کند یعنی آقای خوبی ایراد می گیرند بر آقای آخوند؛ که شما چرا در کلام اینها تردید دارید؟ با اینکه رسائل شیخ گفته و شما می توانستید نگاه کنید، آن جا ما حاشیه زدیم که ما اگر خواهیم کلام اخباری ها را ببینیم باید به رسائل شیخ اعتماد کنیم؟ قضیه اشاعره هم همین است، این مطلبی را که عرض کردم راجع به اشاعره و انکارشان؛ دیگر از کلمات خودشان است؛ کلماتی که دارند من عربی آن را نیاوردم؛ در این جا یک مطلبی را که نوشتم، این است که گفته ام اشاعره یا اکثر آن ها، البته یک تردیدی من داشتم که آیا همه اشاعره این حرف را می زنند یا بخشی از آن ها، چنین تردیدی دارم و نتوانستم آن تردید را برطرف کنم، نوشتم که این ها گفته اند که افعال خداوند غرضی را دنبال نمی کند. آقای آرموی حرفش این است. یکی دیگر می گوید فاعلیت خداوند از استناد به علت منزه است. یعنی به هیچ علتی نباید نسبت داد، دیگری می گوید: هیچ چیز نمی تواند ذات خداوند و صفات و کارش را مقید سازد، و ترسیم هدف در واقع مقید کردن کار خداوند است. مثلا می گوید: براساس حکمت بودن افعال خداوند درست نیست، چون با توحید منافات دارد این مطلب از احمد بن منیر اسکندری، در پاورقی کشاف بیان شده است. بر همین اساس می گویند، نیک چیزی است که شارع نیک شمارد و زشت چیزی است که شارع زشت شمارد؛ الحسن ما حسنه الشارع والقبيح ما قبحه الشارع؛ و لذا این آقایان یکی این که ریشه عقل را می زنند، و دیگر این که تبعیت احکام از مصالح و مفاسد را می زنند، یا این که برعکس کنیم یعنی تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، را می زنند و قهرا درک عقل را این جا تعطیل می کنند، بحث ما حجیت عقل است و این هم گروهی از عالمان اسلام.... مستحضری در مقابل اشاعره، عدلیه قرار دارند، عدلیه فقط، شیعه منظور نیست؛ یعنی غیر اشاعره، یשמّل الشیعة و یשמّل المعتزله این ها کسانی هستند که می گویند افعال خداوند از جمله تشریحش (که یک حقیقت است و فعل خداوند است) افعال خداوند چه در تکوین باشد (خلقت) و چه در بحث انزال رسل یا کتب باشد، یا تشریح مقررات باشد، خداوند در کارهایش هدفی را دنبال می کند مقاصدی دارد این جا است که مقاصد الشریعة پیدا می شود، طبیعی است که ما با اشاعره نمی توانیم راجع به مقاصد الشریعه صحبت کنیم. یا راجع به علل الشرایع یا حکم صحبت کنیم، به هر حال بی معنا است ولی با عدلیه می توانیم صحبت کنیم، این ها می گویند خداوند متعال، افعالش هدفی دارد، از همین جا مسیرشان از هم جدا می شود عدلیه و اشاعره؛ این هایی که می گویند خداوند، هدفی دارد و چارچوب پیشینی دارد؛ برخی ها می گویند آن هدف و آن پیشین، تحصیل مصالح و مفاسد نهفته در متعلقات احکام است. هدف تحصیل مصالح و مفاسد و به عبارتی پرهیز از مفاسد نهفته در متعلقات احکام است؛ به عبارت ساده تر می گویند احکام، بی حکمت نیست؛ بلکه آن چه واجب کرده بخاطر مصلحت پیشین بوده است. و از آن چه نهی کرده است، بخاطر مفاسد پیشین است. این جا است که سرو کله تبعیت احکام از مصالح و مفاسد پیدا می شود. یعنی قبل از جعل شارع؛ نه این که با جعل شارع بیاید.

مطلب این است که این وقتی برخی ادعا می کنند فعل خدا، هدفی دارد قبول؛ اما چه الزامی داریم به این که تابع مصالح و مفسد پیشین باشد. ممکن است مصلحت، در خود جعل باشد، البته جعلی که اطاعت عبد هم پشت آن باشد؛ شما لازم نیست قسم بخورید که اگر روزه آخر رمضان واجب شده و روزه اول شوال حرام شده ، و روزه دوم شوال مستحب شده، حتما بخاطر این است که روزه آخر رمضان قبل از جعل شارع مصلحت ملزمه داشته لذا شارع آن را واجب کرده است. یا روزه اول شوال مفسده لازم الاجتناب داشته، لذا شارع آن را حرام کرده و روزه دوم شوال مصلحت غیر ملزمه داشته و لذا، مستحبش کرده است؛ معنی تبعیت این است به هر حال مصداقی و معنایی از تبعیت احکام از مصالح و مفسد قبل از جعل شارع این است؛ و آن ها شارع را به وجوب این مسائل کشانده است، یا به جعل حرمت و به جعل مستحب، یا به جعل کراهت، و یا اگر مساوی بوده به جعل اباحه، این ها می گویند شاید خود این کار مصلحت داشته باشد، و گرنه روزه آخر ماه رمضان با روزه اول شوال با روزه دوم شوال از نظر خارج، این ها تکوینا هیچ فرقی ندارند اما شارع، یا برای مصلحت نظم یا این که شارع می خواسته امتحان کند که ببیند چقدر بنده ها، مطیع هستند؛ آیا هر چه گفت، گوش می کنند یا ان قلت می آورند... این ها نشان می دهد که مصلحت می تواند در خود جعل باشد... منتها من مطلبی را داخل پرائتز بگویم که در خصوص اوامر امتحانی هم می گویند که مصلحت در خود جعل است مثل مصلحت در امر به جناب ابراهیم در ذبح حضرت اسماعیل سلام الله علیهما؛ اگر بنده گفتم احکام تابع مصالح است ولی لازم نیست تابع مصالح و مفسد پیشین باشد ، بحث این است که نمی خواهم بگویم امتحانی است... نه مصلحت در جعل به این معنا است که او جعل کند و من هم مجبورم اطاعت کنم الان بحث اوامر امتحانی را وسط نیاورید، آن را کنار بگذارید. نه همان اوامر غیر امتحانی مد نظر است.. اوامر و نواهی واقعی... مستحبات و مکروهات واقعی .. قائل شویم که تبعیت ندارد از مصالح و مفسد... این از بحث هایی است که آدرس می دهم در همین کتاب فقه و عقل هست؛ البته مقاله هم هست؛ مقاله «تبعیت احکام از مصالح و مفسد»... فکر کنم روی سایت هم باشد؛ ادله این ، ادله آن؛ ادله عقلی و ادله نقلی؛ ... اگر آمدم و قائل به تبعیت شدیم آن هم به شکل اولش یعنی تبعیت از مصالح و مفسد؛ آن وقت می شود از حجیت عقل صحبت کرد. و عقل را به عنوان اسناد چهارگانه مطرح کرد. قرآن، سنت ، اجماع و عقل و الا اگر مثل اشاعره جلو رفتیم نمی توانیم این حرفها را بزنیم.

قانون ملازمه و عکس آن

نکته ای که در ادامه عرض می کنیم، این است که قانون ملازمه ، کل ما حکم به العقل ، حکم به الشرع عکس آن را نمی گوئیم اما این طرف را به عنوان قاعده ملازمه می گوئیم. فضلا خوب دقت کنید من اگر لازم بود نام بزرگانی را می آوردم که قانون ملازمه را نفهمیده و تصور نکرده ، رد و انکار کردند ، آن هایی که این قانون را مطرح می کنند منظورشان این است که اگر جایی عقل عملی ، مصلحت ملزمه ای را در یک فعلی دید به طوری که گفت: هیچ قانون گذاری نمی تواند این عمل را لازم نشمارد، مصلحتی در یک عملی دید و گفت، هیچ قانون گذاری نمی تواند این عمل را لازم نشمارد؛ اگر یک چنین چیزی عقل به آن رسید و به این حد درک رسید، از این درک عقل که البته بهتر است عبارت ادراک به کار بریم؛ از این ادراک عقل، شما می توانی حکم شرعی را به دست آوری. مثلا حفظ امانت به نظر شما حفظ امانت را قرآن باید بفرماید یا شارع باید بفرماید؛ این که انسان امانتی دستش رسید، حفظ کند، و بعد هم به صاحبش برساند «علی الید ما اخذت حتی تؤدیه» این عقل می گوید جالب است که ما کار نداریم به این که کدام عقل گفته ؛ عقل یهودی ، عقل مسلمان، یا عقل سنی یا شیعه یا عقل طلبه عقل می گوید در حفظ امانت مصلحت ملزمه است که انسان امانت را به صاحبانش برگرداند. راستگویی ، عدالت، و... این جا اگر دقت کرده باشید، عقل حکم ندارد، عقل درک دارد؛ عقل چه کاره است که بگوید من حکم می کنم. حکم مولویت می خواهد، عقل که مولویت ندارد؛ عقل درک بایستگی می کند... این کلمات هر کدام را دقت کنید؛ درک بایستگی می کند، نه حکم به انجام. چون برای حکم باید مولا باشد. عقل درک بایستگی می کند لذا هیچ قانون گذاری، نمی تواند واجب نکند، اگر این را عقل گفت، ما از این درک عقل ، می رسیم به حکم شرع. نگوئید چرا گفته اند: کما حکم به العقل... حکم به العقل یعنی کما ادرکه العقل به انه بایسته! این ها همه در کتاب هست ، ببینید. آن هایی که می گویند ملازمه در واقع این را می گویند. یا در مثال مفسده ؛ عقل به نظر شما می تواند قبح قتل به ناحق یا خیانت در امانت یا تجاوز به ناموس دیگران یا به مال دیگران یا آبروی دیگران را بردن عقل ما مفسده این ها را درک می کند. آن هم مفسده لازم الترك. نه مفسده ای که نشود بهتر است... نه... می گوید قبیح

جدا... به طوری که هیچ قانون گزاری نمی تواند خیانت در امانت را جایز بداند. ما از این درک مفسده عقل می رسیم به حکم شرع. می گوئیم کلما حکم به العقل، ای ادركه العقل بان فيه مفسدة لازم الترك، از این حرمت استنباط می شود. مراد از عقل و قانون ملازمه این است. شما این را ببینید و کلمات مرحوم حاج آقا مصطفی را هم ببینید. چه وادی ایشان رفته اند... به هر حال می گویند اکثرا انکار کرده اند؛ اما واقعیت این که اکثر انکار نکرده اند و نمیتوانند انکار کنند. اگر شیعه می دانید قانون ملازمه را قبول دارد، و عقل را می پذیرد این جاست؛ عقل عملی که مُدرک مصالح و مفاسد است تا آخر... یک سوال از شما دارم؛ عقل، می گوید حفظ امانت خوب است. یعنی لازم التحصیل است و جوب شرعی از آن در می آید. همین عقل، یک جمله دیگر هم می گوید اطاعت مولا لازم است؛ این دو چه فرقی با هم می کند؟

عقل در سلسله علل احکام و عقل در سلسله معالیل احکام

یک دفعه عقل، در سلسله علل است، عقل در سلسله علل و عقل در سلسله معالیل؛

عقل در سلسله علل یعنی عقلی که همان مناطات و علل احکام و مصالح و مفاسد را درک می کند که به آن می گویند عقل در سلسله علل؛ از عقل در سلسله علل، حکم شرعی در می آید. وجوب و حرمت شرعی. اما عقلی که می گوید اطاعت خوب است و از آن طرف هم می گوید معصیت مولا بد است؛ مفسده دارد؛ از آن عقل حکم شرعی در نمی آید؛ نگویید پس وجوب اطاعت در می آید. حرمت معصیت در می آید... سوال این است که چگونه حکم شرعی در نمی آید؟ نه.. وجوب اطاعت، حرمت معصیت که حکم شرعی نیست. ما یک چیز مستقلی نداریم به نام وجوب اطاعت در واجبات! اگر بگویند واجبات را بشمار... می گوئیم نماز، روزه، حج، خمس و زکات و اطاعت... این جا ممکن است بگویند فلانی اشتباه می گوید! وجوب اطاعت، همان وجوب نماز است. امر مستقلی نیست. اگر بگویند معصیت ها و حرام ها را بشمار؛ گفته می شود حرمت غیبت؛ حرمت تهمت، حرمت زنا و حرمت معصیت... این غلط است؛ و لذا به این قسم از عقل، می گویند عقل در سلسله معالیل؛ معالیل جمع معلول ها است. ما یک حکم شرعی داریم به نام وجوب نماز؛ بعد از وجوب نماز، اطاعت می آید. عقل ما می گوید باید مولا را اطاعت کرد. به این خاطر که پس از حکم شرعی است؛ می گویند در «سلسله معالیل» چنان که آن قبلی که در سلسله مبادی حکم بود، گفته می شود در سلسله علل. قانون ملازمه مربوط به سلسله علل است. نه مربوط به سلسله معالیل، اگر گفتیم از وجوب عقلی اطاعت، وجوب شرعی در می آید. یعنی وقتی عقل می گوید اطاعت واجب است؛ شارع هم می گوید اطاعت واجب است؛ خود این حکم دوم، به هر حال حکم شرعی هست یا نه؟ عقل با ز می گوید اطاعت این واجب است. از حکم عقلی بناست حکم شرعی تولید شود. وجوب اطاعت از اطاعت می آید. و هکذا تسلسل می شود. در حالی که ما تسلسل نداریم آن چه داریم یک درک مناطات است و بعد هم حکم شرع است یعنی عقل ما درک می کند و بعد از آن هم حکم شرع می آید و تمام می شود بله البته وجوب اطاعت، حکم عقلی است اما حکم عقلی که پشتش حکم شرعی نیست.

آقای مظفر را خدا رحمت کند، خیلی زحمت کشیده ولی یکی از جاهایی که کامل توضیح نداده بحث اوامر ارشادی و مولوی است. و به گمان ما جدا نکرده درک عقلی که در سلسله علل است و حکم شرعی از آن تولید می شود با حکم عقل که در سلسله معالیل است و از آن حکم شرعی تولید نمی شود. با اینکه ایشان شاگرد آقای نایینی است و آقای نایینی از نادر کسانی است که این بحث ها را خوب مطرح کرده، به هر حال این ها وقت معتنا بهی لازم دارد این ها کلیات ابوالبقا نیست که آدم گوشه و کنار فیضیه و دار الشفا همین طور بشنود! باید وقت بگذارد. و لذا به نظر ما افرادی مثل آقای نایینی که وقت گذاشتند مطلب را خوب فهمیده اند. و روی انضباط رفتند جلو، و کسانی که احيانا وقت خاصی نگذاشتند، همین اشتباهات بین سلسله علل و سلسله معالیل دارند. آن جایی که عقل از آن حکم شرعی تولید می شود و آن جایی که عقل از آن حکم شرعی تولید نمی شود....

خلاصه گفتگو

چند نکته: فهمیدیم ما در برابر اشاعره، کسانی را داریم که می گویند فعل خداوند غرض دارد. اینهایی که می گویند فعل خداوند غرض دارد، دو گروه اند؛ کسانی که می گویند احکام تابع مصالح و مفاسد است و کسانی که الزامی به این نمی بینند. نمی گوئیم تبعیت را کلا قبول ندارند. می گویند الزامی به قائل شدن به تبعیت نداریم. آن هایی که قائل به تبعیت هستند، از مصالح و مفاسد، عقل را می آورند وسط؛ و یک چیزی درست می کنند به نام قاعده ملازمه؛ با این تعبیر که کلما حکم به العقل، حکم به الشرع، اما در سلسله علل به کار می آید نه در سلسله معالیل...

عقل درک بایستگی فعل را می کند ؛ یعنی درک می کند که این بایسته انجام شدن است.؛ آن جا می گوید بایسته ترک شدن است ولی خودش نمی تواند، حکم کند....

برخی حکم را به عقل نسبت می دهند؛ اما اندیشه هایی که بعدا به وجود آمده ،از مرحوم اصفهانی، امثال این بزرگواران می گویند هیچ نهادی غیر خداوند، نمی تواند فرمان دهد، فرمان، حکم است؛ ان الحكم الا لله...فرمان از کسی است که ذی حق است بر فرمان بر؛ عقل بر من و شما نمی تواند فرمان دهد، عقل مولویتی ندارد پس چه کار کنیم این مورد هست و یک جاهایی هست که عقل نمی پسندد ترک شود، می گوید تو مستحق ذمی! تا مین از عقاب نیستی؛ به تو بگویم...چرا ترک کردی؟ سوال این است که این چیست؟ اگر حکم نیست؛ پس چیست؟ اگر بگوید حکم است ، مولویت می خواهد این جا نهایت حرفی که می زنند درست هم می گویند این است که درک بایستگی است.بایستگی انجام دادن ، نه این که درک کند، که این هست؛ اگر آن بود صرفا می شد نظری مثل این که می گوید دور باطل است؛ زیرا عقل درک می کند، اما اگر درک بایستگی انجام دادن کرد ، آن موقع ، می شود عقل عملی ؛ چون بحث انجام و ترک است؛ حکم هم به آن نمی گویند...حکم فرمان است و فرمان فقط از آن خداست . من یک بار این مساله کلاما حکم به العقل ، حکم به الشرع را تحت این عنوان که عقل ، حکم دارد، از این طرف و آن طرف مطلب آوردم و در نهایت، رفته سراغ این مطلب که نظر صحیح کدام است.به هر حال صحیح این است که حکم ندارد، اما درک بایستگی دارد؛ پس می شود عقل عملی و حکم هم نباید به آن داد و در نهایت می شود درک بایستگی..

مثلا یک پدیده ای داریم به نام امانت داری، به عقل می گوئیم که نظر تو چیست ؟ می گوید این بایسته انجام است. می گوید این مصلحت ملزمه دارد و هر قانون گذاری باید این را واجب کند و باید دستور انجام دهد، فرض بر این است که عقل در صورت چنین درکی ، از آن حکم شرعی دریاید. ولو قرآن و روایت هم نگفته باشد.اما یک دفعه می گوئیم شارع گفته است، شارع فرموده است: امانت داری واجب است؛ عقل می گوید: واجب شارع را اطاعت کنید؛ ما می گوئیم از این وجوب عقل، از این درک بایستگی ، دیگر حکم شرعی در نمی آید....که در واقع ما شرعا دو حکم داشته باشیم.یک حکم، وجوب امانت داری؛ و یک حکم هم وجوب اطاعت.

منظور از معالیل، یعنی بعد از حکم شرعی؛ منظور از علل یعنی قبل از حکم شرعی...؛

و نکته دیگر این است که ما بحث ثبوت داریم نه بحث اثبات؛ و اگر این دو بحث، خلط شود، یک خلط فکری اتفاق می افتد.

بازخوانی پرونده حکم مولوی و ارشادی

و بحث علل و معالیل در کلام مرحوم مظفر نیست؛ آقای مظفر ارشادی و مولوی است.

سوال شده که حکم ارشادی کدام است؟ و بسیار سوال خوبی است ارشادی و مولوی که شما از آقای مظفر خواندید، اولاً اینها در کلام ایشان قسیم هم هستند. مولوی آن جایی است که شارع حکم دارد؛ یعنی عقل درک بایستگی اش را می کند، اتفاقاً آقای مظفر این جا را خوب فهمیده است.حکم را ادراک معنا می کند، ریشه آن هم از اصفهانی است. و بعد حکم شرعی تولید می شود.حکم ارشادی را کجا مببرد؟ حکم مولوی را می گوید جایی است که عقلی درکی ندارد؛ ارشادی را می بریم جایی که عقل درک دارد؛ لذا قسیم هم فرض می کنیم؛ مثال ارشادی را می گوید وجوب اطاعت، و حرمت معصیت؛ این کاری است که آقای مظفر کرده و در کتابش هم هست؛ اما در بحث ما مولوی و ارشادی قسیم هم نیستند؛ بلکه الارشادی قسیم، مولوی و غیر مولوی..کما ان المولوی قسیم؛ ارشادی و غیر ارشادی

یک جا هم مولوی است و هم ارشادی؛ آن جایی که هم عقل درک می کند، هم شارع می تواند حکم مولوی کند، مثل حرمت کذب؛ مگر حرمت کذب اخلاقی نیست؛ ارشادی است چنان که شارع هم بما هو مولا حکم می دهد....پس مولوی است؛ یا لزوم حفظ امانت؛ مولوی ارشادی...ولی برخی وقتها ارشادی هست اما مولوی نیست؛ عقل درک می کند ولی شارع حکم ندارد؛ مثل وجوب اطاعت؛ بنا شد وجوب اطاعت ،وجوب ارشادی نداشته باشد.که یعنی یکی از واجبات شرعی، اطاعت است این غلط است ، بنا شد حرمت معصیت فرق داشته باشد با حرمت غیبت؛ معصیت خودش عنوان مستقلی نیست؛ اگر یک وقت یک کتاب گناهان کبیره هم نوشتید، ننویسید یک گناه غیبت یک گناه هم تهمت و یک گناه هم معصیت؛لذا اساس کار آقای مظفر نوعی قسیم انگاری است؛ گفتمان حوزه ها این است اما واقع این است که این ها قسیم هم نیستند.این را هم خواستید در همان کتاب فقه و عقل هست.

اواخر فقه و عقل، استعمالات مولوی و ارشادی، و اینها آن جا من مفصل توضیح دادم ؛ از ص 207 شروع می شود تا 214 توضیح دادم که میتوانید مراجعه کنید.

الحمد لله رب العالمين